

« آیا محکوم علیه که در زمان حیات از دادنامه محکومیت کیفری و مدنی در اثناء مدت قانونی فرجامخواسته و فرجام او بوکیل مدعی خصوصی ابلاغ و در جریان رسیدگی فرجاسی با فوت او حق عمومی اسقاط شده جایز است رسیدگی دعوی خصوصی را بدادگاه حقوق هدایت کرد یا نه ؟ »

یکی از شعب دیوان عالی کشور با کثرت در طی رأی مورخ ۴۴/۳/۲۴ خود در این زمینه میگوید :

« متهم پرونده فرجامخواه در تاریخ یازدهم فروردین ماه ۴۴ در تهران فوت نموده و واقعه فوت او بشماره ۶۶۸ در دفتر سردگان ثبت گردیده و این گواهینامه پیوست شماره ۱۸/۱۶۸۰ - ۴۴/۱/۳۱ از دفتر دادرسی دیوان کیفر بدفتر دیوان عالی کشور ارسال گردیده که در پرونده بایگانی است تعقیب کیفری . . . متوفی بحکم شق ۱ ماده ۸ قانون آئین دادرسی کیفری موقوف میشود و با توجه باینکه محکومیت مدنی متهم سببی بپرداخت اصل وجه مورد اختلاس در حق تاوانخواه . . . بر اثر بزهکاری او در دادگاه دیوان کیفر طبق ماده ۱۵۲ قانون مجازات عمومی بوده است با فرجامخواهی متهم از این حکم وفوت او قبل از رسیدگی و تعیین حکم فرجامخواسته در دیوان عالی کشور واقع شده است و ابرام یا نقض قسمت مدنی حکم موقوف ملازمه با ابرام یا نقض حکم محکومیت متهم در قسمت کیفری دارد که بشرحی که گذشت با فوت متهم مجالی برای این تشخیص نیست علیهذا بموقوفی تعقیب کیفری متهم حکم فرجامخواسته از هیچ جهت اعتبار قانونی ندارد و مدعی خصوصی میتواند با مراجعه بمحاکم حقوقی در مقام مطالبه حق خود برآید . »

و نظر اقلیت هم اینطور است « در مورد محکومیت مدنی متهم برد مال مورد اختلاس اعلام بمدعی خصوصی سببی بر معرفی بازماندگان قانونی متوفی و جریان فرجامخواهی بطرفیت ورثه برای اتخاذ تصمیم نهائی ضروری است »

بنظر رسید که مسئله حائز اهمیت فراوان وقابلی دقت و تعمق بوده و جای بحث بسیار دارد و در حد خود در پیرامون آن به تجزیه و تحلیل موضوع کلی قضیه

میپردازم اگرچه اصل اولی اقتضا دارد پس از موجود شدن منشاء حق دعوی مادامیکه آن منشاء از بین نرفته حق دعوی باقی باشد ولی در اکثر کشورها و نقاطی که در نتیجه قوانین جاریه و موضوعه آنها حق اقامه دعوی در دادگاههای صلاحیتدار برای افراد راجع بحقوق خصوصی و نمایندگان دولت نسبت بحق اقامه دعوی و تعقیبات کیفری برقرار نموده‌اند و این قاعده چه از حیث اصلی کلی و چه از حیث موارد استثنائی در دعاوی حقوقی و کیفری هر دو جاری است.

برابر قوانین ایران برای ساقط شدن حق اقامه دعوی و قابل استماع نبودن در دادگاهها نسبت بدعاوی مدنی و کیفری موجباتی مقرر است بالمثل صرف نظر نمودن خواهان مدنی از حق ادعائی خود با سازش با طرف یا قاعده مرور زمان حقوقی یا عدم اعتراض بر تقاضای ثبت ملک از طرف قانونی از جمله موجبات سقوط دعاوی مدنی قرار داده شده است.

یا اینکه صادر شدن دادنامه قطعی راجع بدعوی مدنی موجب بی‌حق شدن مدعی شده است در تجدید همان دعوی مگر در موارد وجود جهات حق اعاده دادرسی بطوریکه در قوانین مدنی و آئین دادرسی مدنی مقرر گردیده.

در دعاوی کیفری امور مزبوره در ماده ۸ قانون آئین دادرسی کیفری موجب سقوط ادعای عمومی شمرده شده و برابر این ماده و اصول کلیه تامستفاد از مواد دیگر بزه‌هایی که جنبه عمومی آنها مطلقاً یا بشرط شکایت متضرر از بزه قابل تعقیب دادستان‌ها است دعوی عمومی راجع بان ساقط نمیشود و بعد از شروع به تعقیب موقوف میماند مگر در موارد مخصوصه مصرحه در قانون که در آن موارد اساساً شروع به تعقیب نخواهد شد یا با فرض - شروع به تعقیب پس از ظهور با حدوث موجبات قانونی متروک خواهد گردید و آن موارد عبارتند از:

فوت مرتکب بزه زیرا نتیجه مطلوبه و مقصوده از تعقیب متهم و دادرسی او نسبت بدعوی عمومی اجرای کیفر قانونی است درباره مرتکب بزه و راجع بشخص مرده مجازات بی محل و غیر مقدور است و نمیتوان کسی را که قدرت دفاع از خود ندارد و از جهات طبیعی و مادی معدوم محسوب میشود تحت تعقیب کیفری و دادرسی قرارداد و اقامه دعوی عمومی او در حقیقت بیفایده و کار لغوی خواهد بود و قاعده

ساقط شدن دعوی عمومی فوت مرتکب بزه شامل میشود موردی را که متهم تاحین فوت اصلاً تعقیب کیفری نشده باشد و نیز هنگامی که شروع به تعقیب و ادعا شده ولیکن پیش از صدور دادنامه قطعی فوت حادث شود بنابراین اگر در مرحله بدوی دادنامه بر محکومیت محکوم علیه و یا کسی بمجازات صادر گردد و پیش از قطعی شدن محکوم علیه وفات نماید متوفی مانند کسی حساب میشود که بهیچوجه مورد تعقیب و اقامه دعوی عمومی راجع به بزه مورد و موضوع اتهام نشده باشد و دیگر تعقیب جنبه عمومی بزه از طرف دادستان محلی ندارد همچنین وقتیکه در اثناء جریان دادرسی پژوهشخواهی یا فرجامخواهی متهم فوت گردد تعقیب دعوی عمومی متروک خواهد شد.

و هرگاه بعد از فوت متهم اتفاقاً اقدامات تعقیبی راجع باو بعمل آید و منتهی بصدور دادنامه شود آن دادنامه قابل ابطال است مثل اینکه در خلال رسیدگی و جریان دادرسی کیفری متهم فوت گردد و دادگاه جنحه بدون اطلاع از فوت دادنامه غیابی در مرحله و اخواهی را تأیید و حکم محکومیت متهم را صادر نماید که در این صورت ورثه محکوم علیه برای از بردن آثار آن دادنامه و ابطال میتوانند وسائل قانونی از قبیل پژوهشخواهی و فرجامخواهی ابطال آن دادنامه را درخواست نمایند بواسطه آنکه متهم فوت نموده دعوی عمومی را ساقط شده اعلام دارند و نیز در صورت صدور دادنامه کیفری قابل پژوهشی یا فرجاسی بر محکومیت متهم نسبت بدعوی عمومی و خصوصی هرگاه در اثناء مدت حق پژوهشی یا فرجاسی محکوم علیه فوت نماید بدون آنکه اقدام درخواستن پژوهشی یا فرجاسی نموده باشد و باقی ماندن دادنامه صادر شده بحال خود از جهت دعوی مدعی خصوصی و آن دادنامه مستلزم و توجه ضرر به ترک محکوم علیه باشد و از این ورثه متضرر شوند حق درخواست پژوهشخواهی و فرجامخواهی از دادنامه مدنی بوسائل قانونی ورثه تا مدت قانونی باقی است خواهند داشت و اگر در همین صورت خود محکوم علیه در زمان حیات خود پژوهشخواهی یا فرجامخواهی از دادنامه نموده باشد و پیش از صدور دادنامه پژوهشی یا فرجاسی او فوت شود باز هم ورثه محکوم علیه از نقطه نظر نفع دعوی خصوصی که متوجه به ترک است میتوانند دنباله موضوع مدنی و قضیه مورد دادنامه خصوصی را تعقیب نمایند.

خلاصه آنکه هر وقت دادنامه کیفری صادر بمحکومیت محکوم علیه متضمن دادنامه مدنی به نفع مدعی خصوصی باشد یا اصول آن دادنامه قابل تأثیر در ادعای شخص مدعی خصوصی محسوب شود و پیش از قطعیت آن دادنامه محکوم علیه فوت نماید و صاحب مالی باشد که مدعی خصوصی بتواند حق خود را از آن مال استفاده کند ورثه برای مدانعه از ادعای شخصی قائم مقام متوفی خواهند بود و میتوانند برای آثار مدنی، دادنامه بوسائل قانونی تشبث نماید اما اگر محکوم علیه بعد از قابل اجرا شدن دادنامه وفات یافته فقط کیفر از بین میرود ولی آثار دیگر دادنامه راجع بتأدیه ضرر و زیان و خسارت مدعی خصوصی و هزینه دادرسی بحال خود باقی و از ترکه باید اداء گردد و مانند سایر دیون او و در مواردی که موافق قوانین کشوری ضبط بعضی اسواص متعلق بمرتکب بزه مثلاً آلات و ادوات مهیا شده برای ارتکاب بزه علاوه بر کیفر قانونی مقرر باشد یعنی اسواصی در نتیجه دادرسی و محکومیت متهم بموجب قانون به نفع دولت مصادره و ضبط شود برای فوت متهم دعوی عمومی ساقط گردیده حق ضبط اسواص از بین میرود زیرا ضبط مال در این مورد یکنوع کیفر خواهد بود در قبال حقوق عمومی و فرع بر ادعای عمومی است ولیکن اگر اسواصی که قانون ضبط آنها را لازم دانسته از اشیائی باشند که ورود آنها در کشور بکلی ممنوع شده یا تصرفات یا تحولات افراد در اسواص بدون رعایت مقررات مخصوصه منع شده باشد مانند اشیاء انحصاری دولت در صورت قاچاق شدن یا اشیائی که بواسطه مضر بودن وجود آنها ممنوع شده است مثل هروئین و تریاک و دوای فاسد شده فوت متهم بارتکاب بزه و ساقط گردیدن ادعای عمومی مسقط حق ضبط این نوع اشیاء نخواهد بود زیرا بودن این قبیل چیزها در کشور یا تصرف غیر دولت در آنها اساساً و بطور کلی ممنوع است، و نزد هر کس اعم از مرتکب بزه یا دیگری و در هر جا و هر نقطه‌ای کشف و بدست آید باید ضبط گردد و ضبط این نوع اشیاء کیفر محسوب نمیشود بلکه برای مصلحه و سلامت جامعه بطور مطلق مقرر گردیده است اعم از افتران و بارتکاب بزه و وجود گناهکاری یا عدم آن.

با توجه بتوضیحاتی که در بالا گذشت واضح میگردد که وفات متهم بارتکاب بزه فقط باعث سقوط دعوی عمومی بخود متوفی خواهد بود و ربطی بحقوق خصوصی ندارد و با وجود ترکه که مدعی خصوصی بتواند حق خود را از آن مال

استفاده نماید ورثه برای مدافعه امر مدنی از ادعای شخص قائم مقام متوفی هستند که موافق ترتیبات قانون مدنی و آئین دادرسی مدنی و قواعد و اصول کلی میتوان دعوی خصوصی فرجاسی را جریان داد بهیچ وجه ابرام قسمت مدنی حکم ملازمه با ابرام حکم کیفری ندارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی